

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از عشقري
فرستنده : محمود شاداد
۲۲ جولای ۲۰۱۹

[جانِ عشقري]

گوئید اینقدر بر جانان عشقري
پهلو نهاده بر سر خاکستر غمت
امشب ز دست و پنجه شیر افکن فراق
بر قسمتش زمین و زمان گریه می کند
گردیده ناتوان، قدمی پیشتر بیا
امشب ز برق یاد رخت در گرفته است
از بسکه پیچ خورده به سودائی کاغذی
گم گشته است بر سر کوئی تو جان من
اصلاح بدگمانیت آیا چسان کنم
تا زنده است پیش تو بی قدر و قیمت است
چون وعده تو بسته نباشد به تار خام
جنس نشاط می طلبی پیشتر برو
آیا خیال روئی که در خاطرش گذشت
ای باغبان دگر ننشانی نهال سرو
شوخی که رنجه می شود از قصر دلکشا
تا غنچه دهان تو تبخاله بسته است
شد روز ها که به سوی زندان نرفته ام
گلدار گشته پیرهن پاره پاره اش
چون شب به کس نمی رسی ای آرزوی دل
ای دلربا بیا به غریبی ما بساز
شد عمر ها گرفته دلش را به دست خویش
دیوانه می شوی به خدا ای عزیز من

بر لب رسیده زود بیا جان عشقري
دیگر مپرس از سر و سامان عشقري
تا دامن است پاره گریبان عشقري
ساغر شکسته است به دوران عشقري
گی می رسد به گوش تو افغان عشقري
ای گل بیا به سیر چراغان عشقري
دست جنون گرفته گریبان عشقري
می گیرم عاقبت ز تو تاوان عشقري
باور نمی کنی تو به قرآن عشقري
یادت بود که می بری حرمان عشقري
یک مو خلاف نیست به پیمان عشقري
جز درد و داغ نیست به دکان عشقري
بی وجه نیست دیده گریان عشقري
بینی اگر تو سرو خرامان عشقري
آید چسان به کلبه احزان عشقري
درد لب رسیده به دندان عشقري
آیا چسان بود مه کنعان عشقري
از بسکه خون چکیده زمزگان عشقري
روزی چه می شود، شوئی مهمان عشقري
یک شب قناعتی به لب نان عشقري
صد آفرین به یارِ قدردان عشقري
پرهیز کن ز خواندن دیوان عشقري